

نشده بود که پرنج اسپ زنده شدند و دیگر آنکه روایت کند محسن سنان از امام رضا علیه
 السلام که فرمود در وقتیکه اصحاب آنحضرت شکایت از تشنگی میکردند ملکی آمد بخدمت
 آنحضرت و عرض کرد یا حسین خدای عظیم الشان ترا سلام میرساند و میفرماید بر حاجت
 داری از ما بخواه تا اجابت کنم آنحضرت عرض کرد که بیا کردگار تو عالم الاسرار است
 که اصحاب من شکایت میکنند از تشنگی بی بی و تو بدان داناتری حق تعالی وحی فرمود
 بفرشته که حسین را بگو تا خطی بکشد در پس پشت تو تا از برای ایشان آب پیدا شود
 تا سیراب شوند آنحضرت با انگشت سبابه خطی کشید و حال خفگی ظاهر شد سفید
 شیر و شیرین تر از غسل و اصحابش از آن آشامیدند و فرشته دیگر گفت این آب
 مختص شماست در آخرت و این زمین مختوم است که خماش مشک اد فرست
 و این دو حدیث از کتاب زینت الکرام و بیتان العوام نقل شده و با ساینده معتبره
 از حضرت صادق منقولست که چون حق تعالی میخواهد که امامی را بیا فرزند ملکی را
 میفرستد که شربت آب از زیر عرش برسد دارد و بیدار او میرساند که او می آشامد و نطفه
 آن امام از آن آب منعقد میشود و چهل روز در شکم مادر سخن نمی شنود بعد از چهل روز هر چه
 گویند میشنود چون متولد میشود حق تعالی همان ملک را میفرستد و در میان دو دیده
 او می نویسد این آیه را و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا لآمبئد لکلماته و
 هو التبیع العظیم بروایت دیگر در شکم مادر این آیه را بر بازو او می نویسد و چون
 بنصب امامت میرسد حق تعالی در شهره نوری از برای او میگرداند که هر که در آن
 شهر کار کند در آن نور مشاهده کند و در روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق
 منقولست که امام مرتجع نشسته از مادر متولد میشود و سرش بر زمین نیاید و چون زمین میرسد
 نق تعالی عمروی از نور بر او میماند و میان آسمان زمین بلند کند و کنوز حکمت با او دهد و
 بجلیه علم زمین نماید و طاعت مهابت با او پوشاند و چنانکه از نور در دل او میافروزد

کہ آنچه در دلباس مردم است میداند و روی جانب قبله میگردد و سہ مرتبہ عطسه میکند
 و بعد از عطسه حمد خدا میکند و کلمہ شہادتین را گوید و ختنہ کرده و ناف بریدہ متولد میشود
 و آلودہ بخون و کثافت نبیاشد و دندانہا بکے پیش او درینیدہ بیاشد و در تمام آن روز و شب
 نور زرد است از رویش ساطع بیاشد و مرویست کہ امام حسنؑ و امام حسینؑ فاطمہ زہرا سلام
 علیہم از ان چہ زائید و مریم را عیسی از ان راست و از ابن عباس مرویست کہ در ولادت
 امام حسینؑ حقتعالی رضوانا کہ خازن بہشت بود امر فرمود کہ او را بیارند از براسے مولود فرزند
 نبی و مالک را فرمود کہ آتش ہنم را فروشانند و حوریتہ کہ لعبا نام دارد امر شد کہ با ہفتاد ہزار
 کتیز حور لقا پیش فاطمہ شود و انیس او باشد مؤلف گوید کہ از اخبار دیگر برمیآید کہ بان برگزیدہ
 مولود سہ چیز عطا فرمود شفاعت را و شفاے در تربہ را و از نسل بہایون مبارک خاندان است
 را و شیطان رحیم از این وجود مینت مسعود بایوس از صد و در حوادث خود گردید و دست
 بسر گرفت و فریاد زمان بہر جانب میدوید پس باید اسی مجبان و دوستان بدان
 عودۃ الالقی سید الشہد از دو پردہی آبے او در تریہ او را بعد از اخلاص و ارادت
 بجان خرید تا کہ شیطان از شما گریزان باشد در اہ نجات خود باید معجزہ دویم مرویست کہ
 وقتی کہ جبرئیل بہ تہنیت حضرت امام حسینؑ میآید فرشتہ دید بر روی زمین افتادہ زازا
 مینالید جبرئیل علیہ السلام زود آمد و ایرایشناخت کہ از تلاکح آسمان سیم است و پیوستہ
 ہفتاد ہزار ملک بود و نامش فطرس است پس چندان فطرس اینچہ حالت است کہ بر
 تو مشاہدہ میکنم گفت اسی جبرئیل حق سبحانہ و تعالی مرا کارے فرمود من اندکے
 توقف نمودم برق غیرت الہی در آمد و پروبال من سوخت و در اینجا افتادہ ام زازا و نالان
 اسی جبرئیل دید و زبر مسند عزت بودم و امر و زبر خاک مذلت بہر دیرہ زکے نہ بد چون
 زیبائی + امر و چون مذیت کسے سوالی + اسی جبرئیل بدل بہ خشکی مبتلا و محبت کاسے
 بلا درین محل افتان و زیر انم و ہر ماندگی خود حیران و پشیمانم چارہ این انید انم

تا سبب ساز چه سبب خواهد. مرا از قید محنت رها کند حال کجای روی و بچه امر را موری
گفت بلا زمت سید عالم روم و بسیار کبادی مولود فرزندش تنبیت گزیم فطرس بنایید
و خارج جرع یا خلیب و گفت چه شیوه که مرا همراه بری و بر من منت گذاری تا که آنحضرت
دست و غامی بسوی حق لب کند و بشفاعت لب مبارک رحمت بناید و نگاه
پر و بال بن بود کند و بمقام خود برساند پس بیرون او را همراه خود آورد و بعد از تنبیت
واقعه فطرس را عرض کرد در حالتیکه امام حسین در کنا پیغمبر بود و بنوازش بسوی وی مشغول
بود گفت ای فطرس بیا و خود را بر تن حسین من بمال که انشاء الله از رحمت الهی پالی پرو
بال فطرس تاج شرف با وج لامکان سوده و آمدن خود را در تن مبارک حسین آلوده در
حال پرو بالش اقبال نموده و از آنجا بمقام دسومعه خود اوج نمود و از برکت وجود حسین
در ملا، اعلی و موضع خود رطاعت از روی مشغول بود تا بعد از واقعه شهید شدن
سید الشهدا فطرس اطلاع یافته عرض بدرگاه حضرت رب العزت کرد که چه بود
مرا خبر شدی تا با رفیقان خود بنصرت آن منط لوم رفته و با ظالمان او حرب کردم
خطاب رسید که اگر انصورت اتفاق نیفتاد حالا با همتا و نبر از فرشته که تان فرمان
تواند بر دید بر سر قبر او ملازم شوید و هر صبح و شام بروی گریه کنید و ثواب آب دیدار
خود را بان جماعتیکه در مصیبت خود گریه کنند بخشید پس فطرس با متابعان خود بزمن کربلا
فرود آمدند و آنچه او را امر فرمودند تا روز قیامت مشغولند **معجزه سیم** روزی جوان
گریبان در مجلس شریف حضرت ابی عبد الله الحسین حاضر شد حضرت فرمود باعث
گریه تو چیست عرض کرد این رسول الله دارم امروز وفات نمود پس از آنکه وصیت
کند و دریافت احوال خود نماید و مرا گفته بود که من در سل نزع روحی بودم میت نخواهم شد
ولیکن کسی ترا خبر خواهد داد و بوفق رشاد و مالیکه مرا باشد معلوم تو خواهد نماید پس حضرت
ابی عبد الله الحسین فرمود با اصحاب جریزید تا بانجام روم و هم ساز می این چون

نمایم پس حضرت با سایر دوستان و مجتبان روی بجان آن جوان شروع بر رفتن کردند
 و جان آن وارد شدند در حالتیکه آن پیره زن هنوز بر فراش خوابیده بود حضرت
 سید الشهدا علیه السلام در بالین آن پیره زن دست دعا بدرگاه ملک یکتا برداشته
 و حیات آن پیره زن خواسته در ساعت آن زن از جا خسته و با کمال ادب نشسته
 کلمه شهادتین بزبان جاری ساخت و بعد از آن حواس چهارگانه را بسمت حضرت
 پرداخت و عرض کرد ای سرور اولیا وقت داده اتقی آنچه مقصود تراست که حیات مرا
 از خداوند خواستی فرمود وصیت نما و اصل شو بر حمت خدا عرض کرد ای مولای
 من در فلان موضع مرا مال بسیار مدفونست در مثل ازان از پیر نیست و مثلش از این
 نذر تو است اگر سپرم از جمله مجتبان تو است مال تسلیم دی نما و اگر محبت ترا ندارد
 بهر کس که لایق و انی قسمت نما زیرا که مخالفان را در اموال مومنان صبر فرماید بعد از آن
 عرض کرد یابن رسول الله استعدا دارم که بر من نماز کنی و باز زیر بستر خود تکیه نمود
 شهادتین را تکرار کرد و بحق جان را تسلیم نمود پس بعد از غسل و حنوط حضرت بر او نماز نمود
 و در قبرستان بقیع ویرادفن کردند و طلب مغفرت نمودند بجزیره چهارم از
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که روزی از غلامان ابی عبد الله علیه السلام
 صلوات الله علیه اراده رفتن در سفر فرموده داشتند آمدند بخدمت حضرت که اذن
 دریافت نمایند حضرت ایشان را فرمود که فلان روز سفر کنید و از آنجا روز و شب
 بیرون آیند که اگر جز این کنید شسته خواهید شد ایشان تعجب کرده و خلاف قول امام نمودند
 و قبل از آن روز که مقرر کرده بودند سفر کردند از قضا یا در مراجعت یا در سفر قطع الطریق
 بر ایشان برخورد و سر راه با جماعت گرفته بعد از نزاع چند کس از ایشان را
 مقتول ساختند و الهاس ایشان را غارت کردند و باقی میجروح شده بخدمت ابی عبد الله
 الحسین آمدند و شرح قضیه را بعرض رسانیدند بعد از ملامت کردن ایشان از

نترسند و منع سفر کردند ایشان حضرت برخواست بجلس والی مدینه آمد چون والی بطبر
 جمال با کمال همیال آن برگریه حضرت ذوالحجبال افتاد تو اضع و تعظیم نمود و صورت
 بشاشت را بر سوّم کریم برود آنحضرت کشود و عرض کرد یابن رسول الله شنیده ام
 که بعضی از ملازمان در طریق قطع الطريق کشته اند و اموال ایشان را برده اند حضرت
 جلس عظیم و ثواب جزیل بازاس هرقتیل تراکرامت کند و قاتلان را بدست
 پس آنحضرت فرمود اگر خواهی ترا از ایشان خبر دهم و احوال هر یک را بگویم و الی گفت
 پسندیده است مگر ایشان همیشه ناسی آن بزرگوار فرمود بلی از جانب حق تعالی اسرار
 عالمیان را بر آتش کارگردانیده و احوال آدمیان و جمیع حوادث دوران برانستیت
 و اشاره کرد شخصی که در پیش والی ایستاده بود و فرمود این مرد جمیع آنچه واقعه میداند
 پس آنمروضطر بانه گفت یا اباعبدالله از کجا بر تو این مطلب ظاهر شده که من از
 آنجا محتمم و از حالات ایشان خبر دارم حضرت فرمود اگر علامات آن معرکه و واقعه را بتیامی
 بگویم تصدیق میکنی و اقرار میکنی بافعال خود یا نه گفت بجاوند عالمیان آنچه هست
 و انم بگویم و آنرا مخفی ندارم حضرت فرمود هنگامی که از مدینه بیرون رفتی و فلان
 فلان با تو همراه بودند و آنجا جمیع حالات و علامات ایشان را نمود و گفت چهار کس از
 از اعیان مدینه و باقی از او باش مدینه و چهار غلام سیاه از حبشه و یکی از مدینه بود
 و الی گفت قسم بصاحب بیت الله احرام اگر راست نگویی اگر قسم تا غلامان ترا در
 زیر تازیانه بکشند و گوشت از بدنت بردارند گفت ای امیر و الله حسین ابن علی راست
 میگوید گویا که در آن معرکه حاضر بود پس والی حکم با حضار آنجا عت کرد و چون همه را حاضر کردند
 از یک اقرار گرفته و مالها را گرفته همه را کشت معجزه پنجم در کتاب اصول کافی رسیده
 خود از جاتة الوا بیتیة مرویست که گفت سب المؤمنین علیه السلام را در شرطه آنحضرت دیدم
 یعنی قلب شکر یا اسم جانیست و بعضی گفته اند شرطه کسر و اول آن طایفه گوید از

لشکر که بر دعوی حاضر شود و خمیس گویند بجهت آنکه شکر پنج قسم منقسم میشود یکی مقدمه
 یکی ساق و یکی مبینه و یکی سیره و یکی قلب و مقصود در اینجا قلب شکر است که در اینجا حضرت
 در دست مبارکش دره بود که از او شقه بود و بان میزد و فروشندگان جبری و مار باهی
 را که از اقسام مایه است که گوشت آن حرام است و میفرمود که ای بابعیان مسخ بنی اسرائیل
 و جن بنی مروان پس پیش او رفت فرات بن انحنف و گفت یا امیر المؤمنین چه
 چیز است جن بنی مروان پس حضرت فرمود که ایشان آن کسانی اند که ریشهاست
 را میتراشیدند و سبیلها را میخنداشتند پس خدا تعالی ایشانرا مسخ کرد جبابه گوید که از
 امیر المؤمنین کسی را ندیدم که بهتر از آنکه پس در قضای وی رقوم میدویدم تا که
 رفت در قضای بجهت است پس گفتم یا امیر المؤمنین علامت امامت چه چیز است
 رحمت خدا بر تو با و حضرت اشاره کرد بسوی من و سنگی را این نمود و گفتند بیاور این
 سنگ را پس سنگی در اینجا افتاده بود که رقوم و جن مت دی آوردند حضرت گرفتند و مهر
 مبارک را بیرون آورد در سر آن سنگ گذاشت و برداشت و مهر و ان نقش است
 پس فرمود بن که ای جبابه ایست او عاصی است کرد الرقا و شد بمهر کردن این سنگ
 بداند آن امام و منقذ الضلالت است و بر او نمی باشد هر چه که اراده کند جبابه خود
 که بعد از آن بستم تا وقتی که آن حضرت از دار دنیا ای عالم بقا و طلت فرود پس آدم کجاست
 امام حسن و از ایدم بیای چه بزرگواران امیر المؤمنین است بود مردم مسایل
 و نیت خود را از او سوال میکردند و جواب میفرمود و چون مرادیدند فرمود یا جبابه الوالعبه
 بیا آن چیز که با تو است پس آن سنگی که در پیش بهر شرفش مزین فرموده بود مردم
 و با و سپردم و عرض کردم ای بولای من شمایین سنگ را بجهت مبارک مزین بفرماید
 همچنانکه از پدر عالی مقامت بر آمدن ایشان نیز مهر کردند و من سپردند تا بعد از
 پیشواست نام بخت است ابی عبد الله حسین رسیدم در زمانیکه در مسجد پیغمبر بود

پس مرا پیش خواست و مرجا فرمود و بعد از آن فرمودند دلالت دلیل است بر آنچه
 تو اراده کرده بدرستی که میخواهی دلیل امامت را عرض کردم بی ای سید من پس گفتند
 بیا در آنچه میخواهی با تو است پس آن سنگ را بردم و تسلیم ایشان نمودم و آنسرور او را چون
 پدر و برادر گرفت و بجز شریف مزین فرمود تا بعد از واقعه شهادت شدن آنحضرت در کربلا
 و مراجعت نمودن سید السجاد از اسیری و دستگیری آن قوم اشقیاء بدین رسول الهی
 بخدمت ایشان مشرف شدم در حالتی که پیر شده بودم بحقیقتی که اعضا میم بر عشاء افتاد
 بود و قدم منحنی شده و ستم لصد و سیزده سال سیده بودم خواستم که دلیل امامت را از او
 جویم آنحضرت همیشه در رکوع و سجود بود و آبی منگ از عمل خود نمیشد که فرصت را غنیمت یابم
 و از این سوال نمایم بایوس شدم پس آنحضرت روزی اشاره نمود بسوی من بانگشت
 بسایه پس همان ساعت عود کردین جوانی من پس چون آن شدم حساب گوید که عرض کردم ای
 مولای من چه قدر گذشته از دنیا و چقدر مانده پس آنحضرت فرمود اما آنچه گذشته بی نیی بیان
 میکنم و اما آنچه مانده است نه حساب گوید که بعد از آن فرمود بیا آنچه با تو است پس آن
 سنگ را بخدمت آنحضرت دادم آن هم چون آب است خود مهر کرد و من داد و دین زمان
 امام زمان در خدمت هر یک از ایشان بردم و آن سنگ را چون اب الائمة امیر المؤمنین
 علیه السلام مهر کردند نه ماه از زمان نداشت آنسرور که گذشت از دنیا رفت و بعد از آن
 از اولاد بنیامیه بنی السلت تا بخدمت امام حسن عسکری آورد و آنسنگ را مهر کرد و داد
 بن قاسم بفسری گوید که چون من سنگ را نگاه کردم دیدم نقش خاتم آنحضرت گرفته است
 بروی آنحضرت که الحسن بن علی نقی بن ازان بجمع از مجلس برخاست و میگفت رحمة الله

و بركاته علیکم اهل البيت ذمیرة بعضنا من بعض اشهد الله ان حقك و اوب

کو جو ب حق امیر المؤمنین و الائمة من بعده صلوات الله علیهم اجمعین

و همچنین نظیر این معجزه از امام اسلم روایت شده که بخدمت حضرت رسول مشرف شدم

و عرض کردم یا رسول الله پدرم فدای تو باد من کتب سلف را خواندم و دانستم
 که هر پیغمبر را وصی است پس موسی از برای او وصی بود در حال حیات او وصی دیگر بود
 در حال ممات او همچنین حضرت عیسی پس وصی تو کیست یا رسول الله آنحضرت فرمود
 یا ام سلمه وصی من در حیات من و بعد از ممات من کبکیت پس دست مبارک برده شنگی
 از زمین برداشت و آنرا با دست نرم کرد که چون آرد شد پس خمیسه نمود بعد از آن مهر
 خود را بر آن زد و تا نقش گرفت و داد بن و منسوخ نمود هر که آنرا چون من نمود و بجز خودش
 نمود آن وصی منست در حیات و بعد از ممات پس از خدمت او بیرون شدم بخدمت
 امیرالمؤمنین آدم و عرض کردم یا سید توئی وصی رسول الله فرمود بلی یا ام سلمه
 دست مبارک زد پس شنگی گرفت و نرم کرد و خمیسه نمود و بجز خود مهور کرد پس فرمود بکر که مثل
 این کار کند او وصی بعد از من است پس بخدمت امام حسن آدم در وقتیکه شباب
 جوانی بود و علی استی حال آنهم چون جد پدر سنگی را برداش ایشان بجز خود مزین فرمود
 بعد از آن بخدمت امام حسین علیه السلام آدم در حالتی که آن مظلوم را صغیر شرم ستا
 پس عرض کردم بابی است و امی ایا بعد از برادر خود شما وصی او هستید فرمودند
 بلی یا ام سلمه یا مر اسنگی آوردم و بدست مبارک او دادم پس نرم کرد آن سنگ را
 و بر شست و با قوت سرخ گردانید و انگشت تری بروی نهاد و نقش کرد همچنان که جد پدر
 بر او برش کرده بودند پس بن داد فرمود نگاه کن چون نگاه کردم نام حضرت رسالت
 و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام در آن سنگ نقش شده بود من بسیار
 تعجب کردم ازین دتبه و معجزه پس شایق شدم که معرفت در حق او زیاد کنم عرض کردم
 یا بن رسول الله میخواهم معجزه دیگر بمن بنمائی تا ارادت و انعلاص من زیاد تر شود پس برخواست
 با آن صغیر من دست راست مبارکش برداشت من محمودی از نور دیدم که در هوا
 پیدا شد طاقت نیاوردم از مشاهده آن بقیادم و بیپوش شدم پس آنحضرت شانه

از مورد بی غمی من نمود بهوش آدمم و آن شاخ را نگهداشتم و در پیش خود گذاشتم و وصیت کرده ام که آنرا در کفن من نهند ام سلیم گوید که من عمرم وفا نمود تا بخدمت حضرت سید عالم امام زین العابدین رسیدم ایشان نیز در معجزه من نمود بصیرت و تقویم زیاد شد و دستی ایشان با گوشت و خونم آمیخته گردید **معجزه ششم** مرویست که روزی امیرالمؤمنین رضایشتاد بود و حسین طفل بودند یکی چهار سال داشت و یکی سه سال آمدند در خانه پدر بزرگوار خود حضرت یحیی برزانی را راست دیکه را برزانی چپ نشانیده و با ایشان کرم نوازش دهر با بی غمی و پس حضرت امام حسن برخواست و بیرون رفت شاه ولایت روی مبارک با امام حسین کرد و فرمود بگوئی آن برگزیده عالمیان گفت پس فرمود بگوید امام حسین علیه السلام گفت ای پدر بزرگوار شرم میدارم که بزبانیکه می گفته ام دو جباری کنم چرا که دو شرکست و شرکت کفر است و کفر مقام در دوزخ جاودانست و مرتبه توحید که آن یگانگیست تعلق با اهل ایمان دارد و محل اهل ایمان بهشت است شاه ولایت چون این سخن را از آن فرزند پسندیده شنید بغایت فرحناک شد و روی او را بوسید بعد از آن سیدالشهدا گفت ای پدر بزرگوار مرادوست داری امیرالمؤمنین علیه الصلوٰه و السلام فرمود ندبلی یا ولدی یا قرة عینی پس ابی عبد الله حسین گفت ای پدر بزرگوار دو دوستی در یکدل چگونه صورت بند و جلاده با بودن و دوستی خالق چگونه دوستی مخلوق جمع شود و چگونه با این شرکت طریق حقیقت و صدق تعیین با خصوصیت دست آید شاه ولایت از استماع این سخنان تعجب کرد و فرزند و بلند فو که قلب ستمند را از سرزانی خود گرفت و بر زمین نشاند و از خانه بیرون آمد تا بخدمت حضرت راست رسید و بعضی آن خمیر برگزیده سخنان امام حسین را رساند پس حضرت رسول آمد و امام حسین را گرفت و نوازش نمود فرمود ای فرزند شما را دوستی صوری داریم و حقیقی را دوستی معنوی **معجزه هفتم** از ابی خالد کاهلی مرویست که گفت من

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که میفرمود و نضره از دین بخدمت پدرم
 سید الشهدا آمد فرمودند یا نضر چند روز است که تر اندیدم مانع چه بود عرض کرد یا بنی امی
 چیزی در پیشانی من پیدا آمده و از او را بسیار اندوه حاصل است حضرت فرمود که نزدیک
 من بیا و چون نزدیک شدم انگشت مبارک بران نهاد و بیاض از آن ریزیده شد
 پس فرمود که آئینه آوردند چون نظر در آئینه کردم اثریست از آن ندیدم و کذا مثل
 این روایت است که آنحضرت برص را از پیشانی حبابه الوالیمیه رفع نمودند بنظر کردن بان
 مرض برص و باب دهن مبارک بران مالیدن و این حدیث در کتاب اصابا ز بسط است
 معجزه هشتم از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود چون جدم حسین علیه السلام
 خواست بعراق رود ام سلمه کسی را بخدمت آنحضرت فرستاد که بعراق عازم شو
 و در نزد تربت حیدر توفیق بداد حضرت آمدند نیز و ایشان گفتند ای مادر چرا
 ازین سفر مانع میمانی ام سلمه چون علاقه بختی سینی را از سائرین بیشتر داشت
 گفت ای فرزندان بدت رسول خدا اگر میسر شود که سینی را در عراق ظالمان شهید
 نمایند و از موضع تربت توفیقند داد و فرمود در شیشه بگهارد ز ملک بید که حسینم را
 شهید کنند و آن تربت حسینی مبدل بخون گردد اینست که آن شیشه را نگاه داشته ام
 و ترا منع از رفتن میسب نمایم پس حضرت ابی عبد الله گفت بگهارد که من یقین
 دارم که در عراق کشته خواهی شد و مگر بر این خبر از بید بزرگوارم و پدر عالمیقدارم
 شنیده ام و از آنم باس که نیست که در راه تمام شهید کنند زیرا که شهادت در جبهه
 و مرتبه ارجمندی هیچ نبی را از آن خوف نخواهد بود و مرا نیز خوفی نیست شعر این
 سرو این بیکرو این جان من به جلد ایشان رصناک زد المنن پس ام سلمه گفت
 و اعجابا چگونه میروی که خود خبر میدهی که آخر امر کار بقتل میرسد فرمود که ابل عراق
 ناسر بانستند اند و از دوستان ما را خوانده اند و باید بروم و اگر نزد من سبت عراق

چنان دانم که مراد اینجاست که پس گفت یا عمما میخوایی آنو ضعیکه با من مقاتله کنند
و محلیکه خوابگاه هست بنویسم پس دست بروی من کشید و حجابها از پیش چشم برداشته
شد چون نگاه کردم صحرائی پر بیت دیدم که سکان چهار چشم بر اطراف آن میگرددند پس
از آن محل دست برد و قبضه خاک برداشت و بمن داد من نیز اورا در شیشه کردم پس
گفت ای ام سلمه روزی که بینی این خاک خون شده بدانکه در روز مر اشهد کرده اند و
آن روز عاشق محرم خواهد بود پس ام سلمه بسیار گریست و نوحه و نندبه نمود و بعد از آن حضرت
هر روز بیدین شیشه میرفت تا یوم عاشورا محرم بعد از زوال ظهر چون نگریم
خون بسته در شیشه دیدم دانستم که آنحضرت را شهید کرده اند و در آن روز هفتاد
و کلوحی را که از زمین بر میداشتنند در زیر آن خون تازه میدیدند معجزه پنجم از جابر
بن عبد الله انصاری مرویست که روزی امام حسین علیه السلام عزم جرم کرد که بر آن
رود نرود و رقم و عرض کردم باین رسول الله مصلحت چنان میدانم که باین طاعنی
نیز بدین معاویه یعنی معاویه کنی چنانچه برادرت با معاویه نمود و این اولی است که با
او بر آنی حضرت فرمود ای جابر برادر من آنچه کردی بفرمان خدا بود من نیز آنچه میکنم بگو ای فرزند
برادری خداست میخوایی جدم و پدرم و برادرم را بگو ای تو بنمایم تا که از ایشان بشو
پس گفتم ایولای من ایشانرا چگونه حاضر میکنی و حالانکه از دنیا رحلت فرموده اند
و در بهشت عدن آرمیده اند فرمود ای جابر هنوز معرفت در حق امام و معصوم نیافته
این نوع مطالب و هر چه خواهند و اراده نمایند در پیش ایشان عجیب نیست پس فرمود
الکون نظر کن چون نظر کردم در آنحال حضرت سر بسوای آسمان کرد دست بردار داشت
در حال دیدم که درهای آسمان گشوده شد و رسول خدا با اسیر المؤمنین برادرش حسن
و حمزه و جعفر طیار و عقیل صلوات الله علیهم جمیعین فرود آمدند و بنزد امام حسین
علیه السلام نشستند من چون آنرا دیدم ترسانم تران از گفتار و کردار خود شدم

شدم پس حضرت رسول و سبب کرم فرمود ایجا بر من تم گفته بودیم حال امام حسین را
 پیش از احوال امام حسین ایجا بر تو وقتی مؤمن باشی که هر چه امان و مشیوایان قولاً و فعلاً
 از ایشان صادر شود مسلم داری و بر ایشان اعتراض نمائی ایجا بر میخواهی که مقام مسوخ
 معاویه و اتباع او و زید را بتو بنمایم و مقام و منزل حسین را نیز بتو بنمایم تا مشاهده کنی
 نمائی و از چون و چند زمانه خود را در هائی عرض کردم علی یا رسول الله آنحضرت پای مبارک
 بر زمین زد سگافته شد و دریا سست بنظر درآمد و از هم باز رفت باز زمین پیدا شد شکافته
 شد تا به قتم رسید و هفت دریا از هم باز نشد و زیر آن آتشی عظیم دیدم و در میان آن
 آتش مسوخ شده و معاویه و زید پدید و ولید بن مغیره و ابوجهل و فلان و فلان
 و زنجیر آتشی کشیده و بعضی از مرده شیاطین با ایشان تمشین بودند و عذاب ایشان
 منحصر از عذاب دیگران باز لعل و درخ بود و چون مقام عذاب آن ملاعینان را دیدم که
 حضرت ایزدی بجای آوردم که بازای آن ظلمها نیکه باهل میت کرده بودند بسخط و غضب
 ابدی مبتلا از برای دو روزه دنیا گرفتارند پس باز پیغمبر روی من کرد و گفت ایجا بر من
 و محل منافقان و مرتدان را دیدی عرض کردم بله یا رسول الله پس فرمود که بسوی آسمان
 نظر انداز تا آنچه خواهیم تو بنمایم چون نظر انداختم تمام درهای آسمان را کشوده دیدم و
 بهشت را بر بالای آن مشاهده کردم پس حضرت فرمود بهشت را سیر نمودی
 عرض کردم بله یا رسول الله پس فرمود فلان موضع و فلان موضع مقام و منزل محل
 میت هست انگاه سید الشهدا سلام الله علیه با اشاره حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله دست بر روی من فرومالید تا آن همه را دیدم زیرا که پیش از آن نمیدیدم بعد از آن
 آنحضرت با آنجماعت بالا رفتند و حضرت رسول با او داد و گفت ای حسن بیا و ای
 حسین تو نیز از عتب برادرت بیا و ایشان همچنان رفتند تا در بهشت اعلامزل کردند
 بعد از آن دیدم که دست حضرت امام حسین را در دست داشت فرمود ایجا بر این

فرزند منست و بانست در اینجا اورا فرمان بروا فعال اورا مستم دار و دوران شک ننما
 تا من باشی پس عا رگوید چشمهاست من کور باد اگر آنچه گفتم ندیده باشم یا دروغ گفته باشم
 و این حدیث در مناقب السعدانیز لعربی مذکور است معجزه **دهم** در امالی شیخ طوسی
 رحمه الله روایت شده که حسین بن محمد بن عبد الله از پدرش نقل نموده که گفت در
 جامع مدینه نماز میکردم دو غریب دیدم که بیک طرف من نشسته صحبت میداشتند و یکی بدگری
 میگفت که چو میدالی که بر من چه واقع شده دیگرے گفت چه شده گفت مراد روسے
 در اندرون عارض بود که ابلها جمله عاجز شدند و تشخیص مرض را نمیدانستند بکنند تا آنکه
 از خود مایوس شده بودم از قضا پیروزے سلمه نام همسایه من بود روزے بخانه ما آمد
 و مرا مضطرب دید گفت اگر من مرض ترا علاج کنم چه گویی گفتم بغیر ازین آرزوی ندارم
 آن زن بخانه خود رفت و بعد از نخله پیاله را پر آب کرده بیاورد که این را بخور تا شفا یابی
 و من آن آب را خوردم بعد از نخله در خود هیچ مرضی نیافتم و صحیح و سالم یا فتم چنانکه
 گفتمی هرگز آن مرض را ندیده بودم و دستے از آن گذشت دیگر آثارے بر من ظاهر
 نشد تا روزی همان عجزه بخانه ما آمد بعد از تحنیم و تکریم احسانها گفتمش ای سلمه برستی
 و صداقت مرا خبر ده که آن شربت چه بود که بمن خوردندی و شفای مرضم بآن نمودی
 گفت که بیکدانے این شربت که در دست دارم پرسیدم که این چه سبب است گفتند این از
 تربت حسین بن علی بن ابیطالب است یکدانے ازین آب کرده ام و بتو دادم شفا یافتی
 گفتم ای درافضیتہ مرا از خاک جسم من خورانییدی و معا لجه نمودی غضبناک شد از خانه
 من بیرون رفت بنوز او بخانه خود رسیده بود که الم بسوی من برگشت و الحال بآن
 مرض گرفتارم و هیچ طبیبے علاج نکند و از خود امین نیستم و نمیدانم چه باید کرد و
 چه خواهد بود این سخن بودند که مؤذن باذان مشغول شد و خلایق بمناز استاندند بعد از آن
 ندانستم حال آن مرد بجا رسید **فرمان** یازدهم از امام زین العابدین علیه السلام

مزوسیت که روزی اعرابی بقصد ملازمت حضرت ابی عبد اللہ الحسین علیہ السلام
 مدینه آمد و در انشای راه بازو خود مباشرت کرده بود و قبل از غسل کردن بخدمت
 آنحضرت حاضر شد و در این آمدن غرضش امتحان حال آنحضرت بود و امامت چون
 نظر امام حسین علیہ السلام بر اعرابی افتاد فرمود یا ابا خالعه شرم نمیداری که باین حال
 نزد امام زمان خود میآئی گفت عالم حیت گفت در راه بازو جرات در سنان موضع
 مباشرت کردی و الحال خست سستی اعرابی گفت یابن رسول اللہ غرضم معلوم شد و دعا
 من حاصل گردید استهدا انک بن رسول اللہ و وصیہ پس از مجلس ببردن رفت
 و بعد از غسل مراجعت نمود و مسائل خود را سوال کرده و جواب شنید و رفت معجزه
 دو از و بهم در مرآة آئینان مذکور است که روزی حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ
 در مسجد نشسته بود که حضرت فاطمه سلام اللہ علیہا سر سیمه زرد مسجد درآمد گریان و پریشان
 حال حضرت فرمود یا فاطمه ترا چه میشود که مضطرب باین بسوی مسجد آمده عرض کرد یا ابا
 حسین را در گهواره خوابانیدم و ساعتی بدست آس کردن مشغول شدم چون فراغت یافتم
 رفتم بسر گهواره حسین خود را در گهواره ندیدم چندانکه نفخ نمودم اثر از وی نیامد
 اکنون مینت که می بینی در گون حال شده ام و صبر و قرار از من رفته و شوش الحال شده
 دلم از آتش این واقعه گداخته نمیدانم که حسین چه شده مرا از غم خلاص بنا و حسین مرا
 بزودی رسان بیا پس حضرت از نیکقال متحیر شد که جبرئیل امین در رسید و گفت ای شیخ
 دسرور عالمیان و بهتر و بهتر بر دو جسمان فاطمه را از ما سلام رسان و بگو خاطر مبارک
 فانیخ دارد و در دل رو قدقه راه مدار که حسین سلامت است و از مقربان درگاه
 احدیت است و بشارت باو ترا که بزودی اورا بتوسیع سلام و اندوه و خزان ترابغ
 نمیدانم پس حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود یا ابا جبرئیل حسین از گهواره
 بپاشد و من بگو بیان واقعه تا خاطر قرار ازین سردار و پذیر آید جبرئیل

عرض کرد یا رسول الله روزیکه من بخت بنیت حسین آمده بودم گروهی از ملائکه با من بودند که از عالم بالا به عالم سفلی آمدند بعد که شرف ملازمت آنحضرت را ادراک نمودند و محل خود مراجعت کردند بمقران ملأ اعلیٰ تفاخر و مباہات فرمودند مقران با نگاه کبریا گفتند خدا یا هرگز هیچ احدی بر افتخار ز کرده ما را نیز حضرت ده تا بشرف زیارت آنحضرت مشرف شویم حق سبحانه و تعالی فرمود شما را حضرت نیست که از محل خود قدم بردارید پس مرا امر فرمود تا حسین را از گهواره کشودم و بملاء اعلیٰ بردم تا مقران در گاه الهی او را زیارت کنند پس ایشان بیدار آنحضرت عتیج و مزین گشتند و بسر و افتخار آرام یافتند و اکنون حسین را آوردم و در گهواره خوابانیدم با صد حسرت و روح و راحت در گهواره استراحت خوابیده و از جمال شعلت بیضا ضیاء آتش و نور ساطع است فاطمه از استماع اینخبر بجمیت اثر بغایت مسرور گردید و بخوشحالی بجانه برگردید و حسین را چون شب چهارده در جای خود خفته دید پس او را در بغل کشید و هر دو روی انورش پیوستند و لشکر گذاری مشغول شد تجمید و تمجید گفت الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن

ان ربنا العفور شکو و معجزه سیزدهم مرویست که چون روز هشتم محرم الحرام شد در لشکرگاه حضرت سید الشهداء آب مانند و لشکر حضرت تشنگی مبتلا شدند و اطفال فریاد العطش بر کشیدند و امام غریب بر خاست و بموضع تشریف شریف ارزانی داشت و گفت اینموضع را خف کنسید چون قدی کند چشمه آب شیرین ظاهر شد و همه لشکر ازان سیراب شدند و مرکبان باد پار اینز آب دادند و شکها را پر آب کردند بازان چشمه ناپیدا شد و بعد ازان از آب نشان نیافتند و ایضا در خبر است که حضرت فرمود تا بدور سرار پرده و لشکر خندقی کنند تا مصاف از یکجانب باشد و حرم از یکجانب که از عبور بیگانه امین باشد و امر فرمود خندق را پر پیزم ساختند و آتش در آن انداختند تا که من الغین شبنون نیاروند اما چون آتش زبانه کشید و مالک بن عروه آن شعله آتش را

دید بر اسپ سوار شد و پیش آمد و گفت ای حسین پیش از آتش آتش را آتشی برافروخته از سر
 بپا امام علیه السلام فرمود کن بت یا عدو الله محمان داری که بدو رخ میروم و تو بپشت
 مسلم بن عوسجه عرض کرد یابن رسول الله اجازت ده تا تیری بر دهنم از دم حضرت فرمود
 نخواهم که در حرب پیشدستی کنم ولی قدرت کامله حضرت باری را از بردباری مشاهده کن پس
 روی مبارک بقبله دعا کرد و گفت اللهم جره الی النار یعنی خدایا اورا بسلسله عقوبت
در آتش دنیا بکشان پیش از آنکه بکسانی اورا با آتش عقوبت فی الحال حکم و عوۃ المظلوم اثر
 اجابت ظاهر شد و اسپ را پای بسوراخی فرودت و آن ملعون بجانب سفلی متمایل گشت
 عنان از دست داده پایش در رکاب بماند و اسپ بمر طرف میزد و دید تا بکنا رفت
 آتش رسید و از زمین در میان آتش انداخت حسدش از مردمان جدا آمد و از آفتاب
 ملک حضرت بسجده شکر درآمد و گفت خدایا ما اهل بیت و ذریه رسول تو ایم و ادا ایزان
 ظالمان بی ایمان بستان ابن اشعث آواز داد ای حسین ترا با پیغمبر چه خویشی است که
 هر ساعت لاف میزنی امام حسین علیه السلام از روی غیرت بر آشفست و از سر نیار با
 کریم کار ساز و معبود بسند نواز مناجات کرد که یارب ابن اشعث قطع نسب از من بکن
 و مرا از فرزندی رسول تو خارج میداند پس هجدهمین روز خاریرا با او برسان و رگ جانش را
 قطع کن هنوز تیرد عابر آسمان اجابت نرسیده که شهباز قضا از قضای عالم تقدیر رسید
 و فی القدر و باطن آن مردود ناپاک تقاضای ظالم هرگز دید و از مرکب غلطید و بقضای
 حاجت خود را بکناری کشید که گرم سیاهی با مر ملک و حیدریش خود را بزد و جور استگن
 پلید که آن سیاه دل کثوف العوره در میان نجاست میناطید تا جان پلیدش از بدنش
 جدا گردید معجزه چهارم در خمر است که از فاقه کر بلا الی در و داسری بگریلا از این
 مظلوم آنچه مستغاد میشود از کتب علما قریب بیچاه معجزه ظاهر شد ولی بجبت اختصار تجریر
 قلم نیار و دریم و باین گفتا نمودیم در کتاب مجالس الثقیین مذکور است از این فکیده که چون

سر مبارک سیدالشهدا را دیدم که تلاوت سوره کهف میفرمود تخریر ما ندم از این امر و با خودم
که سر بریده چگونه تکلم مینماید و در دل خود اندیشه کردم که این مطهر سر ابراهیم و در محلی و من
نمایم تا که این قدر از تبت باین مطهر نرسد ناگاه شنیدم از آن سر مبارک که بمن گفت باین

و کیده لیس لك الى هذا سبيل سفكم دعي اعظم عند الله من سيرهم اياي

فی الاسواق فافسك به انكمان سر مبارک روحی فداه در چند جا تکلم فرموده از آن جمله
و قتی که سکینه خاتون را در آغوش کشیده بود و از خنجرش این آواز شنید که سر مرد
شیعی ما ان شر بمر ماء عذب فاذا كرونی تا آخر ابیات و از آن جمله وقتی که جمیل

لعون دستمال مبارک آنحضرت را قطع نمود ارواح عالیه پیغمبر و علی و فاطمه و خدیجه

کبری صلوات الله علیهم بدیدن آن مطهرم که بلا آمدند و ایشان از آنحضرت سوال

کردند و آنحضرت بایشان جواب میداد و تکلم مینمود و شوکوه آن قوم را بجد و پدیر

میکرد و از آن جمله تکلم کردن سر مبارک با نصرانی و سبب اسلام وی گردیدن و از آن جمله

سهل بن سبیب گوید که چون اسیران کر بلا بیاب خرید رسیدند در آنجا ساعت طویلی

ایشان را نگاه داشتند سر آنحضرت را بر نیزه بندی کرده بودند آنسر مبارک در بالای

نیزه مشغول تلاوت سوره کهف بود تا باین آیه رسید امر حبیب است ان اصحاب

الکف والرقیم كانوا من اياتنا عجا الغم قسم نجد که این امر است عجیب و عظیم

الهی بر هر چیز قادری از شدت تخریر توانستم با قسم زمین ششم و از بحث این مقال

گشتم چون بهوش آمدم دیدم که آنسر مبارک سوره کهف را با تمام رسانیده بود و

بروایت مفید آنسر مبارک در بالای نیزه در بازار و محلات قبایل کوفه میگردد و این

در سر نیزه تلاوت این سوره میفرمود امر حبیب است الخ گفتیم یا بن رسول الله بخدا

قسم سر ز ابر بالای نیزه کردن عجب تراست از قصه اصحاب کهف در قیم و از آن جمله روایت

که شبی سر مبارک را در بازار صرافان کوفه آویخته بودند آنسر مبارک شروع بکلام کرد

و سوره کهف را قرات میکرد تا باین آیه رسید که انهم قتیة امنوا برتهم و زدنا هم
 هکذا و از آنجمله اینکه چون آنسر مبارک را بدختی او نیت بود ندان آیه را تلاوت فرمود
 و سیعلم الذین ظلموا ایتی منقلب ینقلبون و از آنجمله روایت مسلم بن کبیر است
 که گفت دیدم در بالای نیره این آیه را تلاوت فرمود فسیکفیکم الله وهو السميع
 العليم پس معلوم شد که اخبار تلاوت آیات قرآنی آنسر مبارک از حد استفاضه گذشته
 مؤلف گوید که امام را حیات و ممات مساویت و فرق نیست تخلص نسبت بقلوب
 ضیقه گرانت و نسبت بقلوب نیره که از شعاع انوار ایشانست آسانست بلی امام
 منظر ذات الهی است و لطفش شامل حال هر یک از انفاس مخلوقاتست و حدوث آیات
 کریمه در بیان عظیمه از ایشان همیشه صادر بجهت هدایت یافندگان و گم گشتگان راه
 ضلالتست تا بانوار معجزانه آن بزرگواران بس منزل حقیقت رسند و نجات
 از نار سخط و غضب الهی یابند و بسوی جنت الفردوس رحمت ایزدی پا بردارند
 و چون در این مقام رسیدم خواستم بجهت اطلاع دوستان مؤمنان مذاکره
 از فضایل و ثواب زیارت کنندگان و گریه در مصیبات آن گشته راه جانان
 راه جانان شود مجملی اشاره تسلی گردد در خبر است از ارباب بصیرت و زکا که ثواب
 زیارت سید الشهدا علیه السلام را حد و حصری نباشد و اخبار متواتره بسیار و تاکید
 در آن بسیار حتی چنین مستغفروند و شوی که غم بسیار از مؤمنین و مخلصین را سالی دو مرتبه
 زیارت ابی عبد الله الحسین واجبست و بقره مؤمنین بکبرتیه روایتست از سید
 کاینات و خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسید که هر که زیارت کند
 از امت من فرزندم حسین را پس او را باشد ثواب هجرت حج و هزار عمره مثل حج یا
 من بجا آورم و در خبر است که ام سلمه را فرمود که زیارت کنند فرزندم حسین را
 حقتعالی مقرر فرموده که در روز قیامت بدو فرستند هزار فرشته تا شایعت او نمایند

و بیابان در این پیش برند و تاج شفاعت بر سر زائر گذارند تا شفاعت گناه کاران را
 بعد و قبیله ربیعیه و مضر نماید و این ربیعیه و مضر و قبیله از عربند که از جهت کثرت مثل
 آمده اند و زائر حسین هر چه از حضرت رب العزت بخواهد بوی عطا فرماید و حق تعالی را
 که او را فرسید آدم و نوح و ابراهیم و موسی گرداند و چون مؤمنی تهیه سبب سفر
 کر بلا نماید فرشتگان آسمان یکدیگر را بشارت میدهند و بشاکیستند و چون
 آن شخص از خانه خود بیرون آید سواره یا پیاده حق تعالی بر او موی کل گرداند چهار هزار فرشته
 که با او باشند و از برای او تسبیح و تهلیل کنند تا برسند بقبر مطهر حضرت امام حسین و
 چون بدو قبر آن سرور بگرد و برفتند می که بر میدارند و میگزارند ثواب کسی که در راه خدا
 در خون خود غلطیده باشد در نامه عملش ثبت کنند و چون سلام کند بر آن حضرت باید که دست
 بصریح بگذارد و بگوید **التسليم عليك يا حجة الله في رصه و سمائه** و چون در
 روضه متبرک که مطهر نماز کند بجز رکعتی ثواب هفتاد و هزار بنده آزاد کردن و هزار
 اسپ بستن از برای جهاد در راه خدا بنا بر عمل او نویسند و چون خواهد که بوطن خود
 رجوع کند منادی از عقب او بگوید چندان بشارت دهد که اگر آدمی استماع آن بشارت
 نماید البته اقامت نزد قبر آن حضرت تا آخر عمر خود نماید و اگر آن زائر در آن هفته یا در آن
 ماه یا در آن سال سپرد حق تعالی خود تسبیح و تسبیح کند و چون از زیارت فارغ گردد و متوجه
 بوطن شود آن چهار هزار فرشته که متوجه شایعت او شده بودند با او رفیق باشند تا
 محل خود برسند پس آن فرشتگان عرض میکنند بار خدا یا این بنده ترا بنزل ساینده
 دیگر چه امر بفرمائی و ما بجا رویم نذا از جانب رب العزت در رسد که یا ملائکتی تقنوا
بیاب عبداً فتبعوا و قد سوا و اکتبوا فی حسنة لالی یوم یتوفی پس آن چهار
 هزار فرشته در سرای زائر امام حسین ملازم باشند تسبیح و تقدیس حق کنند تا روزیکه آن
 مؤمن وفات کند آن چهار هزار فرشته در غسل و تکفین و دفن او حاضر شوند پس گویند **لکما معبودا**

در امر بلازمت و مجاورت نهد تو فرمان برداری کردیم حال او بر حمت و اسد نوبت
 اکنون بچه امری بار انا مؤمنانی نذارسد که بر سر قبر بنده من و امت حبیب من مجاور
 باشید و تجید و تمجید من کنید و ثواب او را در نام اعمال و بنویسید آن چهار هزار
 فرشته بر سر قبر او بجا و گردن دار و زقیامت و نیز از آن حضرت وارد است که هر که زیارت
 کند سیدالشهدا را چنانست که زیارت کند حضرت رسول و سائر ائمه علیهم السلام
 را و زائر حسین حرامست غیبت کردن او و حرامست بدن او در آتش و وزخ و بعد هر
 روزی که در راه زیارت صرف کند حق تعالی او را در لوح محفوظ ده هزار شصت و هفتاد
 و ازا نام محمد باقر علیه السلام مردیست که یکی از موالیان خود فرمود که زیارت ابی عبد الله
 حسین را در کعبه میکنی عرض کرد که بران قادر نیستیم حضرت فرمود دیگری را بجهیز کن و نائب
 خود قرار ده و نفقه باده و او را زیارت بفرست که حق تعالی ثواب زیارت امام حسین
 را در نامه عمل تو نویسد و آن زائر را چندان نور باشد که چشمها از دیدن او خیره گردد
 و حق تعالی اگر ارام میکند زائر قبر امام حسین را و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را
 سوال نمود که کسی اقامت کند نزد قبر آن حضرت او را چه ثواب باشد حضرت فرمود هر
 روزی مقابل است با هزار راه و اما گریه بر غریبی بکسی منظمی آن حضرت در خجرات
 از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که فرمودند من یکی علی الحسین المظلوم
 او یکی او تباهی و جبت الجنة یعنی هر کس حسین مظلوم من گریه کند یا گریه کند یا
 خود را گریه کند گمان بدار و پشت بر او واجبست و بتواتر از احادیث معتبره با اختلاف
 خبر در زیارتی ثواب گریستنندگان بجز نیاید و ما اشاره ازان نمودیم و اما ترتب مظهره از
 حضرت صادق علیه السلام رسیده که فرمود التمجود علی تربته الحسین یتیم الصلوة
 و لو كانت ناقصة و از آن جهت شفاء لكل امراض المؤمنین و المؤمنات
 اللهم توفنا بحبته الحسین و ابائهم و تربته الحسین من بعد سلام الله علیهم

در بیان احوال جناب سید الساجدین امام الزکریا کعین امام زین العابدین علیه السلام

<p>همنام جدش علی است علیه السلام ابو محمد و ابو الحسن و ابو بکر سید الساجدین و زین العابدین مدینه منوره علی مشرفها الف تحیه روز یکشنبه بود پنجم ماه مبارک شعبان المعظم بود سنه سی و هشت از هجرت نبوی جد بزرگوارش اسیر المؤمنین شهر بانو دختر پادشاه عجم یزدجرد</p>	<p>اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام کنیت شریف آن بزرگوار لقب مبارک آن بزرگوار علیه السلام مکان ولادت آن بزرگوار علیه السلام روز ولادت با سعادت آن بزرگوار ماه ولادت با سعادت آن بزرگوار سال ولادت با سعادت آن بزرگوار پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار اسم والده مابده آن بزرگوار علیه السلام نقش خاتم آن بزرگوار علیه السلام عدد زوجات آن بزرگوار علیه السلام عدد اولاد آن بزرگوار علیه السلام مدت عمر شریف آن بزرگوار علیه السلام روز وفات آن بزرگوار علیه السلام ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام سال وفات آن بزرگوار علیه السلام مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام سبب وفات آن بزرگوار علیه السلام مکان قبر مطهر آن حضرت</p>
<p>حسبی الله لكل هم و عنقر یک زن بود دختر امام حسن علیه السلام پانزده عدد بودند بعضی از کسب نجاه و هفت سال بود در روز شنبه بود بیت دودیم ماه محرم بود سنه نود و پنج از هجرت نبوی بود در مدینه طیبه منوره بود زهر داد او را ولید بن عبد الملک زمین جنت البقیع است</p>	<p>نقش خاتم آن بزرگوار علیه السلام عدد زوجات آن بزرگوار علیه السلام عدد اولاد آن بزرگوار علیه السلام مدت عمر شریف آن بزرگوار علیه السلام روز وفات آن بزرگوار علیه السلام ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام سال وفات آن بزرگوار علیه السلام مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام سبب وفات آن بزرگوار علیه السلام مکان قبر مطهر آن حضرت</p>

پادشاه وقت وفات آن بزرگوار	ولید ابن عبد الملک بو د
اسم نایب آن بزرگوار علیه السلام	ابو خالد کاهلی بو د

باب ششم در ذکر معجزات امام چهارم زین العابدین سید الساجدین علی ابن بحسین ع
معجزه اول از ابی خالد کاهلی مرویست که روزی محمد حنیفه ابن علی ابن ابیطالب علیه السلام
 مرا طلب نمود و گفت یا ابا خالد ترا نزد علی ابن بحسین بدمدینه میفرستم چون مصلحت بینی
 گفتیم یا بن امیر المؤمنین بجز چه امر میکنی بنده ام و من نیز بسیار وقت است که شوق
 ملاقات آنحضرت دارم پس محمد حنیفه گفت یا ابا خالد نزد علی ابن بحسین بدمدینه برو و سلام
 مرا بوسی برسان و بگو یا بن اخی بعد از پدرت که بر او داد امیر المؤمنین منم و احق
 اولی با مرا امامت هشتم منجوا هم که این امر را بمن بازگنداری و اگر این سخن رشت بول ننداری
 کسی را درین دعوی حاکم ساز تا میان ما محاکمه نماید تا این مناقشه بقطع رسد پس بنابر امر
 محمد متوجه مدینه شدم بعد از شرف حضور آنحضرت پیغام محمد را با تسرور دادم فرمود
 یا ابا خالد عمم را بگو امامت بجز و طلب کردن و سعی نمودن بیشتر کرد و این اراده جز
 بتایید آبی حاصل نشود پدرم این امر را با مرا آبی و خبر حضرت رسالت پناهی من رجوع
 داشته اگر این سخن رشت بول ننداری باش تا در که آیم و در پیش حجر الاسود رویم و او را
 حاکم خود سازیم بر حقیقت هر کدام از ما که شهادت دهد امامت با و مرجوع و مفوض شد
 ابو خالد گوید که بیکه آدم در رسالت حضرت سید سجاد را بمش رساندم پس اندک
 زمانه گذشت آنحضرت بجهت طواف بیکه آمد و دو بیکه گریز و حجر الاسود آمدند
 و من در ملازمت ایشان بودم پس امام زین العابدین گفت ای عم اول تو سوال کن
 چرا که انبی سنا پس محمد بن علی پیش آمد و دو رکعت نماز کرده دست بدعا بردارده
 و حجر الاسود را گواه طلبیده و گفت ای سنگ بانسی که ترا گواه گردانیده کنی بی طوبی
 حرم محترم او آید اگر امامت استعمال بمن است و بمن امامت لایق هست اعلام کن

شهادت خود را ظاهر کن که بقدرت کامله الهی محب الاسود سخن در آمد و بزبان فصیح عربی
گفت یا محمد بن علی! مرطک الجلی امامت تفویض لعلی ابن الحسین است و در او امر و
نواهی حضرت سبحانه و تعالی ترا و جمیع بندگان خود را تابع او گردانیده و فرض عین
نموده محمد صلیه چون این شهادت را از حجر الاسود شنید فی الفور افتاد و دست و پای
پسر برادر را بوسه داد و گفت یا بن رسول الله! مرا امامت بحکم الهی بتو تفویض و مر جو
و غیر از تو هر که دعوی امامت نماید برخلافست و رواست که محمد بن حنفیه این دعوی را بجهت
اطمینان قلب خود کرده از روی عناد و شاه طلبیدن باعث و صنوح حال بوده اظهار
اعتماد و در اصول کافی نیز مستور است و دیگر آنکه در اثبات امامت آن سرور در تفصیل معجزات
سید الشهدا مذکور شد که جبابه الوالبیه سنگ را بخدمت این بزرگوار آورد و او را بجهت
شریف مزین فرمود و او را ازین پیری شباب جوانی برگردانید و دیگر مکر کردن شیگی است
که ام اسلم آورده بود بر اسامه امتحان آنحضرت چنانکه در معجزات امام حسین عذکر
گردید و در امامت این بزرگوار خصم راستگی و شجوه باقی نیست معجزه دویم برود
که روزی عبدالملک مروان طحوان میکرد و حضرت سید الساجدین نیز در طحوان بود
و در اسواط ملتفت کسی نبود و از روی خضوع و خشوع توجه او با خدایتعالی بود و بعد
آنحضرت را نیشانت پرسید این جوان هاشمی کیست که در طحوان بر ما سبقت میگردد
و مطلقا ملتفت بمانند شو و شخصی از ملازمانش گفت این جوان علی ابن الحسین است چون
از طحوان فارغ شد بوضع شست و گفت کسی این جوان هاشمی را بنزد ما طلبد تا
کیفیت حال و خصوصیت احوالش را معلوم نمایم پس کسی را فرستاد بخدمت حضرت
و ترغیب نمود بصحبت خود پس آنحضرت بنا بر ضرورت متوجه او شد چون نظرش آنحضرت
افتاد گفت یا بن الحسین من کبشتن پدرت سعی نموده ام و از قاتلان او نستم چه چیز
ترا مانعست از آمدن نزد ما آنحضرت فرمود که قاتل پدرم بان فعل شیخ دنیا و آخرت را

بر خود ناسد کرد اگر خواهی که مثل او باشی و در عقبات و درکات نیز هم اقران او گردی
 چنان باش که او بود گفت لا اله الا انت رضی فیتم که چون او کردم و کار دنیا و آخرت خود را
 ضایع کنم بکن بارگشت دنیا دست داده مال منال آن باروے آورده اگر گاهی
 بصحبت ما آئی فیض دنیای ما بشمارسد و از نصیحت شما نفع آخرت بما واصل گردد
 چون آنحضرت این سخن بشنید روی مبارک بروی من گسترانید و کفنی از سنگریزه ها
 مسجد برانجا ریخت و دست نیاز بدرگاه ملک نیاز برداشت و گفت اللهم اراد
 حرمة اولیاءک عندک یعنی بار خدایا بمناجرت و دستمان خود را آنچه در پیش
 تو است بایشان تابد اند و افتخار بدینا داری ننمایند و بعد روی بعد الملک
 کرد و فرمود نظر کن چون نگاه کرد دید جمیع آن سنگریزه ها در شهوار و جواهر آبدار شده
 که از شعاع تعلق آنها چشمها خیره میشوند پس حضرت فرمود یابن مردان هر که را بدرگاه
 باری اینچنین قدر و منزلت باشد او را بدنیایه شما احتیاج نباشد بعد از آن
 از مجلس برخاست و گوشه های روی مبارک را گرفته آن جواهر را بر زمین ریخته و فرمود
 اللهم خذها فیها حاجت یعنی خدایا بگردان اینها را بجالتی که بود که من
 کرم و حرمت تو از اینها مستغنی ام و جهت یاج با اینها دارم عبد الملک چون این دید
 از سخن خود بیخود گردید معجزه سیم زهری وایت کند که مردی دست من بود بغایت
 صلاح و عابد و او در چهارم کشته شد من برای او شادان بودم و شکر حضرت
 ایزدی مینمودم که او بدرجه شهادت ناز شده و حسرت مینوردم که کلتش من نیز با
 بودم و شهید راه خدا میشدم در بهائش او را بخواب دیدم و گفتم رحمت خدای
 بر تو باد و گوییم که حق تعالی با تو چه سلوک کرد و ترا چه مقام جایی داد و گفت بیا
 دوستی مال محمد و مرا شیه دار نیکی کرده بودم مرا بر حمت خدا واصل نمود و صد هزار
 ساله راه بهشت راه بر من آسان و نزدیک نمود و مقام داد و گفتمش که من

همیشه این تنها میکنم که بدرجه شهادت تو رسم گفت جای تو در بهشت از من بیشتر است بمقتضای
 هزار ساله راه گفتم بچه چیت گفت براس آنکه تو در هر جمعه بخدمت امام زین العابدین میری
 و چون اورا می بینی بر محمد و آل محمد صلوات میفرستی و احادیث از روایت میکنی با وجود
 زمان بنی امیه و خدا تعالی از شر ایشان نگاه میدارد ترا برکت امام زین العابدین باقی
 اتمه چون بیدار شدم گفتم شاید که خواب شورین است بی اعتبار است چون بار دیدم
 بخواب رفتم باز اورا دیدم بن گفتم چرا شک کردی از خود دور کن شک که شکاک کاوست
 و این خواب را کسی گویند که علی بن الحسین ترا از خوابت خبر دهد زهری گوید که چون بیدار
 شدم و نماز گذاردم امام زین العابدین کسی را بطلب من فرستاد رفتم و سلام نمودم جواب
 مرا احترام کرد و چون شستم فرمود که از زهری دو شیشه چسبنه چنان خواب دیدی و هر چه
 من دیده بودم باز گفت بی زیاده و نقصان معجزه چهارم من میان کوفه و سا
 بح بیت الله الحرام رفتم خواستم که میان صفا و مروه سعی کنم چون بکوه صفا رفتم جوانی با
 صفا در آنجا دیدم جامهای کهنه پوشیده و آثار اهل صلح از ناصیه او ظاهر بود و یاد
 چون بروجهای صفا برآمد شمشیر کعبه افتاد روی باسمان کرد و گفت انا عربان
 کما تری انا جاثع کما تری فما تری فیما تری یا من یرو لایری لرزه بر اعضای من افتاد
 نگاه کردم دو طبق دیدم که از موافرود آمد و در بالای آن پرده کشیده بود در پیش وی نهان
 شد چون من آنرا دیدم متعجبانه بر او گریستم پس او هم بمن گریست و گفت یا طاهر من
 کردم لبیک یا سیدی از ان تعجبم یاده شد که نام مرا بر دو مراهب شناخت فرمود ترا بدین
 جامه حاجت بست عرض کردم نه یا مولائی و سید ولیکن بدانچه در طبق است تمنا دارم
 که چیزی بمن عطا کنی پس آنحضرت تدری از ان میوهها بمن داد پس آنرا بر طرف احرام
 خود بستم بعد از ان آنحضرت جامهها را برداشت و یکی را در او خود ساخت و یکی
 از او خورد نمود و جامهها را خود را تصدق داد و روی مبارک بر او نهاد و می گفت